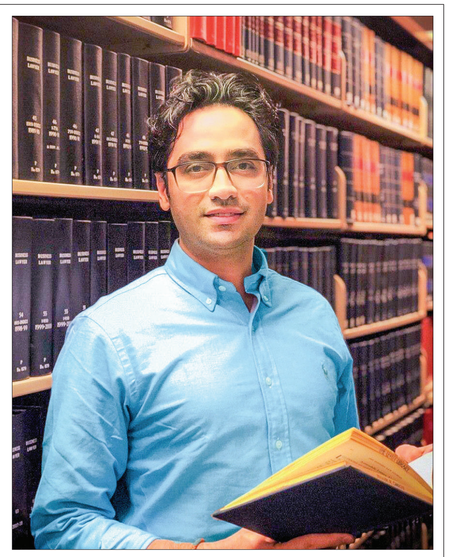

کتاب «چمدان‌های باز» حکایت تنها ماندن آدم‌هاست

گفت‌وگو با سیدمحسن روحانی

در دنیای پرشتاب کنونی، پرداختن به مسائل گوناگون در قالب روایت‌های کوتاه داستانی، یکی از سبک‌های جذاب برای مخاطبان است. سبکی که امروزه مخاطب فراوانی خصوصا در میان نسل جوان دارد. کتاب «چمدان‌های باز» اثر سیدمحسن روحانی را می‌توان در این دسته قرار داد. او در نخستین اثر روایت داستانی خود تلاش کرده تا دنیای مهاجران را به گونه‌ای ملموس و با زبانی روان برای مخاطب خود توصیف کند. سیدمحسن روحانی، دانش‌آموخته دانشگاه امام صادق (ع) است و در حال حاضر مشغول گذراندن دوره پست دکترا در رشته حقوق تجارت بین‌الملل در کشور آمریکا است. این کتاب که نشر «جام جم» آن را منتشر کرده، بهانه گفت‌وگوی ما با این نویسنده است.

» کتاب «چمدان‌های باز» اولین کتاب شما در حوزه غیر تخصصی‌تان یعنی حقوق است. چه شد که این کتاب را نوشتید؟

همه چیز از «صفر» شروع شد! سفر برای من همیشه جذاب بود. چراکه شما همی‌توانید تجربه‌های بی‌بدیلی از گستردگی دنیای اطرافتان به دست بیاورید. اما وقتی به عنوان دانشجو وارد کشور آمریکا شدم، دیگر مسافر نبودم و قرار بود بخشی از زندگی من در اینجا رقم بخورد. این شرایط خیلی با مسافر بودن متفاوت است. بعد از مدتی توجه به ظواهر جای خودش را به رزیرنبی و تامل می‌دهد. اینجا بود که من کم کم شروع کردم به نوشتن داستان آدم‌هایی که مهاجر بودند و نه مسافر! و اینگونه کتاب «چمدان‌های باز» نوشته شد.

» در کتاب، شما روایت‌هایی با موضوعات مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... را آورده‌اید. چرا صرفا روی یک حوزه تمرکز نکردید؟

من در این کتاب از زندگی نوشته‌ام و زندگی هم شامل همه این موضوعات می‌شود چرا که انسان‌ها لاجرم با تمامی ابعاد زندگی برخورد دارند و نحوه مواجهه هر فرد با دیگری متفاوت است. اساسا یکی از چیزهایی که خصوصیات آدم‌ها را تعریف می‌کند همین تفاوت نگاه آن‌ها به ابعاد مختلف زندگی است. کسی برایش قدرت مهم است، دیگری پول، یکی هم نگاه‌داشتن چارچوب‌های فرهنگی که با خود به کشور غریب آورده است. بنابراین همین تفاوت‌ها می‌تواند به مخاطب یک نگاه درست بدهد. در واقع یک مهاجر ممکن است با هر کدام از این موقعیت‌ها درگیر شود.

» در کتاب از کلمات یا اصطلاحات جالبی استفاده کرده‌اید. مثلا کلمه «نرنگین پوست». چرا از این واژه‌ها استفاده کرده‌اید؟

این یکی از اصطلاحات رایج در شهر هفتاد و دو ملت است. این اصطلاح برمی‌گردد به تنوع مهاجران در نیویورک. اینجا شهروندانی از هر ملیت و مذهبی زندگی می‌کنند که حالا با هم به نوعی هم‌وطن هستند. به همین دلیل ایده‌آل این است که افراد به دلیل تفاوت‌های ظاهری کمتر مورد قضاوت قرار بگیرند. این واژه هم بیانگر همین نکته است.

» بهترین روایت کتاب به نظر خودتان کدام روایت است و چرا؟

خود همه روایت‌ها را دوست دارم. چون با وسواس زیاد از میان اتفاقات مختلف و متفاوت آن‌هایی را انتخاب کرده‌ام که فکر می‌کردم به دل مخاطب می‌نشیند. یعنی بارها همه را خواندم و چند تا را حذف و ادغام کردم. اما اگر قرار باشد یکی را پیشنهاد کنم روایت «خش‌بی‌دی» است. به این دلیل که تمام تفاوت‌های واقعی طرز فکر ما با واقعیت مهاجرت است. اولین برخوردی که هر مهاجر با آن مواجه می‌شود و سعی می‌کند با دردش کنار بیاید.

» نام‌گذاری روایت‌ها بر چه اساسی بوده؟

برایم مهم بود که هر روایت بتواند به تنهایی یک قصه مجزا روایت کند. به همین دلیل تلاش کردم در انتخاب نام هر روایت تمام وجوه آن را در نظر بگیرم به طوری که هم برای مخاطب جذاب باشد و هم موضوع آن روایت را باخود داشته باشد.

» در طول نوشتن کتاب چابی بود که از نوشتن منصرف شوید؟ چرا؟

بله! نوشتن از خیلی چیزها برایم سخت بود. توصیف بعضی موضوعات که ریشه‌های فرهنگی متفاوت دارد کار پیچیده‌ای است. علاوه‌بر اینکه شما به عنوان نویسنده باید مخاطب را قانع کنید که منظور از ذکر این تفاوت‌ها بر تری دادن به یکی و تحقیر دیگری نیست. البته حجم کار و بازنویسی‌های متعددی که انجام دادم هم گاهی باعث می‌شد کمی گیر پیش بروم. اما باز خوردی که از مخاطب در نوشته‌های کوتاه ترم در صفحات مجازی می‌گرفتم و همینطور علاقه خودم به مکتوب کردن این روایت‌ها هر چه به پایان کار نزدیک‌تر می‌شدم اشتیاقم را بیشتر می‌کرد.

» از سختی‌هایی که برای نوشتن این روایت‌ها پیش رو داشتید برایمان بگویید.

سخت‌ترین قسمت نوشتن، در نظر گرفتن شرایط سیاسی و فرهنگی و مناسبات بین‌المللی آمریکا و آمریکا بود که در تک‌تک روایت‌ها باید مدام مد نظر قرار می‌دادم. از طرفی تلاش می‌کردم روایت‌ها از هر گونه قضاوت یا جهت گیری بری باشند. این هم باعث شد کتاب چندین بار توسط خودم بازنویسی شود.

» شما کتاب‌های ترجمه و تالیفی در حوزه حقوق هم دارید. با این تجربه جدید آیا باز هم تمایل دارید در این سبک بنویسید؟

بله همانطور که اشاره کردید من در حوزه تخصصی خودم، تجربه‌های زیادی در تالیف و ترجمه کتاب داشته‌ام. اما واقعیت این است که نوشتن این کتاب برایم جنس دیگری از شعف را داشت. چرا که در واقع ویترین آن وسیع‌تر است و اساسا نوشتن روایت‌های داستانی، شیرینی نوشتن را برای خود نویسنده دوچندان می‌کند. از سوی دیگر به نوعی من در این کتاب از زندگی می‌گویم! زندگی که در این سر دنیا و در جریان است و برای هر فردی می‌تواند معنای متفاوتی داشته باشد. من در این کتاب بخشی که مربوط به روند تحصیلی او بود را حذف کردم و سعی کردم روایت‌ها داستان مهاجران با موضوع زندگی آن‌ها باشد. امیدوارم بتوانم در آینده کتابی با همین سبک هم در مورد مسیر تحصیلی و زندگی دانشجویان مهاجر بنویسم.

» به نظر شما نوشتن این نوع کتاب‌ها از سوی کسانی که مهاجرت کرده‌اند چه مزیتی دارد؟

مهاجرت به دلیل تغییر زیادی که در تمام ابعاد زندگی می‌گذارد، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. برای همین شما اگر با عموم افرادی که مهاجرت کرده‌اند صحبت کنید هر کدام می‌توانند از این روند داستان خودشان را بگویند. چون نگاه آدم‌ها با هم متفاوت است. این موضوع از طرفی درباره مخاطب هم صادق است. یعنی مخاطبی که مهاجرت را تجربه نکرده از این تعدد نگاه می‌تواند برای روشن شدن فضای ذهنی‌اش استفاده کند؛ مواردی مثل و چیزی که می‌شود به طور ملموس بال‌ان ارتباط گرفت. در واقع از این طریق بدنه غیر رسمی جوامع تعریف روشن‌تری در نگاه مخاطبی که این موضوعات برایش جذاب است ایجاد می‌کند.

» با توجه به سرعت تغییرات دنیا، آیا روایت‌های کتاب تاریخ انقضا دارند؟

به نظر من خیر. دو نکته در این خصوص وجود دارد. اول اینکه کتاب فرم داستانی دارد و به نظر من داستان و روایت هیچ‌وقت کهنه‌نمی‌شود! چراکه به هر حال داستان یک دوره‌ای از زندگی است که در تاریخ ماندگار شد. دوم اینکه با توجه به موضوع کتاب که درباره مهاجرت است و شرایطی که هر روز در مورد مهاجرت در حال تغییر است، افقا خواندن تجربیات پیشین می‌تواند در خیلی از موارد راهگشا باشد. هرچند که ممکن است این تغییر قوانین در آینده در برخی موارد با قوانین‌های هجرت آن زمان متفاوت باشد.، که آن هم بخش کوچکی از محتوا را شامل می‌شود. مثلا کتاب در بخش کوتاهی از تولول بن دولت ترامپ صحبت می‌کند که در زمان دولت رئیس‌جمهور بعدی آمریکا ملغی شد ولی چون کتاب به افتقالات روز وابسته نیست و کمتر از ۱۰ درصد آن درباره زمان نوشتن کتاب است این موارد به کلیت کتاب صدمه‌ای نمی‌زند. در مجموع، کلیاتی که ذکر شده‌اند تاکید زمانی ندارند و برای هر زمانی مفید خواهند بود.

» کتاب توسط نشر جام جم چاپ شده است. دلیل این همکاری چه بود؟

موضوع انتشارات یکی از مهمترین بخش‌های چاپ یک کتاب است. چراکه در واقع ویترین کار را نشان می‌دهد. من هم در این خصوص انتشارات مختلفی را بررسی کردم و چندین انتشارات ارزشمند این اثر را با لطف و پیشنهاد نشر جوان مطرح کردند و نهایتا از میان آنها با توجه به میزان دلبستگی و نقد متصفانه‌ای که از سمت نشر جام جم داشتم این اثر را به ایشان سپردم. چراکه علاوه بر مدیریت خوب و حرفه‌ای و سرعت پیگیری مراحل مختلف، کیفیت چاپ کتاب هم بسیار مناسب بود. به صورت کلی برای نویسنده مهم‌ترین بخش در تعامل با انتشارات این است که در گیر بروکراسی اداری و درسرهای نشود که نشر جام جم به شدت در این زمینه حرفه‌ای برخورد کرد.

» به نظر شما در آینده شرایط مهاجرت از سوی کسانی که مهاجرت کرده‌اند چه مزیتی دارد؟

مهاجرت به دلیل تغییر زیادی که در تمام ابعاد زندگی می‌گذارد، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. برای همین شما اگر با عموم افرادی که مهاجرت کرده‌اند صحبت کنید هر کدام می‌توانند از این روند داستان خودشان را بگویند. چون نگاه آدم‌ها با هم متفاوت است. این موضوع از طرفی درباره مخاطب هم صادق است. یعنی مخاطبی که مهاجرت را تجربه نکرده از این تعدد نگاه می‌تواند برای روشن شدن فضای ذهنی‌اش استفاده کند؛ مواردی مثل و چیزی که می‌شود به طور ملموس بال‌ان ارتباط گرفت. در واقع از این طریق بدنه غیر رسمی جوامع تعریف روشن‌تری در نگاه مخاطبی که این موضوعات برایش جذاب است ایجاد می‌کند.

» عموما وقتی از نگاه یک مهاجر بخواهید از شرایط کشوری که وارد آن شده‌اید بنویسید، تفاوت‌ها و نقدها آشکار می‌شود. آیا نقدهای کتاب در توصیف این تفاوت‌ها منصفانه هستند؟

من اساسا در این مناسبات یک دیدگاه نقد شایسته نبودم. بیشتر اغلب کسانی که جهت ادامه تحصیل به امریکایی‌ها می‌روند، در ایران شرایط کار و زندگی ایده‌آلی داشته‌اند و چه بسا اگر همین حالا هم در ایران می‌بودند، از لحاظ مالی، موقعیت شغلی و اجتماعی در سطح مقبولی قرار می‌گرفتند. این ها را عرض کردم که بگویم دلیل مهاجرت افمال من دلزدگی از وطن و یا فرار از آن نبوده، بلکه ادامه تحصیل در مقاطع بالا در مهد رشته حقوق من را ساکن نیویورک کرده است. بنابراین هیچ‌گاه به دنبال نشان دادن نقاط ضعف ایران با مقایسه شرایط نبوده‌ام. اما طبیعتا، توصیف زندگی در کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته این تفاوت‌ها را نشان می‌دهد، ولو اینکه از نظر شخص سومی از یک کشور دیگر باشد. من با در نظر گرفتن تمام این جوانب، سعی کردم‌ام صرفا با توصیف آنچه دیده‌ام به خواننده این امکان را بدهم که با نگاه خودش موضوعات روایت‌ها را تحلیل کند و در همین راستا تلاش کردم‌ام بدون پیش داوری صرفا به ذکر روایات بپردازم.

» آیا از دوران کرونا روایتی در کتاب موجود است؟

در نخسه‌های اولیه سه روایت در ارتباط با دوران کرونا آمده بود اما حذفشان کردم. به این دلیل که از نظر من اتفاقات این مدت در شرایط خاصی رخ داده‌اند که باید با ذکر جزئیات کامل گفته شوند. چیزی که در کتاب نمی‌گنجید. علاوه بر اینکه معتقدم نشر در باره اتفاقات اینچنینی بهتر است مدتی پس از بحران اتفاق بیفتد که نویسنده و مخاطب فرصت در ک آن را به دور از هیجان‌های جاری داشته باشد. هر چند که فعلا به نظر نمی‌رسد این دوران به این زودی‌ها تمام شود و شاید در کتاب بعدی به تاثیر کرونا در این شهر به صورت کامل بپردازم که البته هم بسیار مهم است.

» کتاب به کسی تقدیم نشده است! دلیل خاصی دارد؟

اگر به روایت‌های کتاب دقت کنید، همگی حکایت تنها ماندن آدم‌هاست. قصد داشتم تمام کتاب را به ساحت «تنهایی» تقدیم کنم. چیزی که شاید در نظر بسیاری غیرمانگیز به نظر برسد اما اوج زیبایی روح انسان‌ها را نشان می‌دهد.

دریافت معنای حقیقی زندگی

یادداشتی بر مجموعه داستان «زخم شیر» نوشته صمد طاهری

رویا مولاخواه | صمد طاهری نویسنده معاصر آبادانی، در سبک رئالیسم است. کتاب «زخم شیر» مجموعه داستانی مشتمل بر ۱۱ داستان کوتاه است. فضای این داستان با شخصیت‌پردازی‌یومی که عمدتا خاص جنوب کشور است، عنوان کتاب، برگرفته دومین دوره جایزه احمدمحمود و به خود اختصاص داده است. همچنین شایسته تقدیر در بازدهمین دوره جایزه ادبی «صادق چوبک» انتخاب شده است.

داستان «زخم شیر» موتیف‌هایی از زیست بومی و عواطف و رفتارا جتماعی خاص جنوب را در شخصیت‌پردازی‌ها و تاثیر جنگ بر فرهنگ، اقتصاد و رفتار اجتماعی انسان‌ها، بازنمایی می‌کند. داستان‌های «زخم شیر» استعاره‌امیز و راوی داستان که زاویه دید روایت، را بازنمایی می‌کند، شخصیت اصلی داستان نیست و به صورت فرعی، قهرمان داستان -که از ویژگی‌های داستان‌های زتل هست -را به شرح می‌نشیند. قهرمان‌ها، اقرانسان نیستند و حتی در داستان‌های «زخم شیر» شماانت می‌شوند و فرانشان، نه با رادیم فردی و نه اجتماعی و نه در فرار و فردها و بحران‌هایی که در روایت‌ها اتفاق می‌افتد، رفتاری فراتر از عام دارند. خصیصه مشمول بر تمامی داستان‌ها، تشریح جزء به جزء مکان‌ها و بازنمایی ابعادگون جنوب، برای فرار گرفتن مخاطب، در فضایی آکنده از بافت اقلیمی و یومی منطقه می‌باشد. طاهری در تک تک داستان‌ها، فضای رخداد را با رنگ و بوی جنوب به صورت محور اصلی داستان، تعیین کرده است. طوری که مکان، از عناصر روایت درآمده و کارکرد متجسمی را، در بافت‌های داستان، به مخاطب تاکید می‌نماید.

در داستان‌های «زخم شیر»، هر چند سبک نگارش رئالیسم و قطعه‌ای از نمود زیستی است که در مکان و زمانی واقعی با حضور شخصیت‌های واقعی انسانی و ملموس اتفاق افتاده، اما جهان روایت در داستان‌های طاهری، به گونه‌ای فراواقعی یا ایجکتیو، در جهت درونی‌شدن رفتار قهرمان را به شکل استعاری، شرح می‌دهد. تا فرامتنی رانشناختی، از آن تعلیق رویداد شده را به شکلی اسرار، برای مخاطب که در فرار و فردداستان، به دنبال گره و شکار پایان است، دچار وهم کند. این وهم را در داستان‌هایی در زن(مرگ) می‌توان احساس کرد. «توی راه به این فکر می‌کردم که آن جمله نافهم‌ومبهم کرم چه بود، چه چیزی می‌خواست بگوید؟ نمی‌دانم چی بود. اصلا چه اهمیتی داشت که چه چیزی می‌خواست بگوید یا نگوید؟ مگر او کی بود؟ اومیچ کس نبود.» ص ۱۲۶ در بیشتر داستان‌های این مجموعه، نشانه‌هایی استعاره‌امیز به صورت حتی یک توتم در مسیر قهرمان قرار گرفته است تا در مسیر رویداد به صورت تمادی از فعل و انفعال رفتار درونی شخصیت، را بروز کند. تا مخاطب، وجه تعلیق‌آمیز و در بسامعینیت سیال ذهن قهرمان که از نگاه راوی و مولف که گاه یکی است، ذهنی و سوژه‌ها استعلایی شوند. در داستان «مردی که کبوترهای باغی را بسانگ می‌کشت»، کبوترها و سنگ‌زن‌ها و آن تجسم‌موهن از مرگ پرنده و سگ‌های «تلم» روی صندلی یک رابط -دال و مدلول غیر متینیتی را به صورت گره‌ای کنج ذهن مخاطب، ایجاد می‌کند. در جهان، هر کنشی به دنبال یک واکنش است. فیزیک این رابطه را توجه می‌کند، جامعه‌شناسی این پدیده را واخورد جمعی از عملکرد فرد بر رفتار اجتماع در زمان‌هایی دیگر می‌داند و در مذهب، آن را اثر متاخر و یا در روانشناسی فراافکنی روانی رفتار بر اشیا و محیط می‌دانیم. اما طاهری با رأویه دید فرعی راوی که در رخداد‌ها کنش‌مند و نظر و نگاهش بی طرف نیست، واکنش اعمال رویدادی را جهت‌مند می‌کند تا استعاره‌ها به شکلی برجسته، عاقبت کارکرد اصلی را موجه کنند.

در داستان «هوش خرما»، قساوت کارکرد در کشتن آن با زیر آب کردن نوزادش، در یک کفه قرار می‌گیرد تا نشانه‌های گه گذاری شده در ذهن خواننده، پایان درنداک داستان را، بلوبرید داشته باشد.

داستان «خروس»، داستانی از عواطف بشری است که با تصاویری از خشونت و مهر به حیوانات، فاداره بازی را به سمت و سوقی دیگر می‌برد تا این‌بار، انسان، نبوده، نباشد. عاطفه، دلسوزگی، تنهایی و عشق در این روایت، در یک کاروانسرا، درست شبیه رنگ‌های متوالی خروس، هر آن جلوه‌های متمایز از دیگری می‌باید تا مخاطب، رفت عواطف انسان را، به صورتی ملموس، به تماشا بنشیند. شخصیت اصلی در داستان، الگوی کنش‌مندی قرار گرفته است و مهرنقلبی جزیی از رفتار انسانی است که به صورت آبژه، در بستر روایت، رویداد را وجود می‌آورد.

بارت می‌گوید: «روایت ابزار ارتباط است فرستنده‌ای دارد و گیرنده‌ای.» در داستان «خروس»، چنانچه توصیف طولانی از خروس را، اول داستان می‌خوانیم و به دنبال آن روند تعیین‌پذیری فاعل داستان، تغییر می‌کند و زاویه دید، همچنان راوی بی تاثیر و مستقل از روایت است که در داستان پرسه می‌زند بود و نبودش در کنش و واکنش داستان، یکی است. در داستان «خروس»، روایت مستقل از راوی پیش می‌رود. در واقع روایت‌های داستان «زخم شیر»، روایت‌های غیر شخصی هستند. در داستان سفر سوم، بتل سیاه‌رنگ، از آغاز روایت، مسیری را آغاز و دوباره باز می‌گردد بی‌آنکه تاثیری بر روند روایت داشته باشد. بتل در داستان نشانه است. نشانه‌ای که فاقد مدلول است. اما مدلول اگر یافت نشود پس غایت نشانه چیست؟ حضور بتل در داستان چه ظرفیتی را باید به عناصر و یا کارکرد‌های داستانی اضافه کند تا شکلی موجه از نشانه‌مندی را بارگذاری کند؟ باید بگویم، مدلول بتل در متن روایت، در کنش داستان تعبیر می‌شود. انفعال «رضا» از سرنوشتی که برای «کوکب» رقم خورده و یا تعلیقی که برای عواطف «رضا» نسبت به «کوکب» در داستان، احساس می‌شود، به صورت نشانه در بتل بازنمایی می‌شود. بتل از بادِ پنکه می‌ترسد و «رضا» هر بار پنکه را می‌چرخاند تا بتل بورود برگردد.

تصمیمات کارکرد بر بطن انفاق تلخی که می‌افتد، در رفتاری که به صورت نشانه در تشریح بتل بازگو می‌شود، بی‌تاویل نیست. البته این روابط بینامتنی در واقعیت شاید دلالت معنایی نداشته باشند، اما در داستان، مولف روابط بین چیزها و کارکردها، را نشانه‌مند می‌سازد. فلوبر می‌گوید: «مورد واقع وجودند!، تنها شیوه دیدن وجود دارد.» مناسبت‌های داستانی در «زخم شیر»، هر چند واقعی نیستند اما بر هیبی از حقیقتی استعاره آنه شکلی از روایت به خود گرفته است. چنانچه «فیلیپ سولر» می‌گوید: «رمان -داستان- شیوه‌ای است که جامعه با ما سخن می‌گوید.» در واقع «طاهری» در «زخم شیر» دست به آفرینش نشانه‌ها زده است تا نه به تولید روایت دست زده باشد، بلکه با آفرینش نشانگان، جهانی هدف‌مند را در کارکترهایی معمولی به خورد مخاطب می‌دهد که در تقابل‌های اجتماعی واقع‌اند و بازتابی از من متعین هرکسی می‌تواند در مسیر داستان، رقابتی ضد کارکتر را رقم زند. «داستان در ام‌مانده مرغی» بی‌اغراق برجسته‌ترین داستان این مجموعه است که نگاهی به نقش زن، فقر، تعصب، حیثیت، سنت و رسومات را با هم در یک داستان پرداخت کرده و شخصیت‌ها لایه‌ای و چند وجهی‌اند.

شخصیت «اکبر» هم قهرمان است، هم ضد قهرمان. هم مثبت و هم منفی و عملکرد‌ها و واکنش‌هایش در داستان به صورتی کتمان‌ناپذیر هم نفی و هم صحه‌گذاری می‌شود. و در نهایت، مخاطب با زخم‌هایی که در صورت «اکبر» به صورت خوزنی مشاهده می‌شود، هیهنات‌بندی می‌نماید و چاره‌ای برای پذیرش ضد قهرمان به جای قهرمان ندارد. خوانده در تجمع دست‌افزارهای سنگی و در یک مورد یک استخوان ساعد دست از سرتاسر ایران گزارش شده است. مخاطبان این کتاب نه تنها انسان‌شناسان و باستان‌شناسان بلکه تمامی علاقه‌مندان به مباحث تطوری به ویژه تطور انسان هستند. نباید از یاد برد که کشور ایران در جغرافیایی واقع شده که از آن بزرگترین مجموعه فسیلی انسان نئاندرتال در جهان یافت شده است. این کتاب از نئاندرتال‌ها و زندگی آنها رمز‌گشایی می‌کند. حامد وحدتی نسب عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس است. اثر جوهر نیز استاد مؤسسه آموزشی غیرانتفاعی مارلیک است.

جانوران بی سر زمین

ستاره قره باغ نژاد | اوژادینما ایوالا، نویسنده نیجریه‌ای-آمریکایی، جانور دونده درون آدمی‌ها در یکی از جنگ‌های داخلی آفریقا دنبال می‌کند تا احساسات و صدمه‌های جمعی و روانی که کودکان سرباز متحمل می‌شود را به شیوه‌ترین شکل ممکن به خواننده نشان بدهد. داستان توسط اگو روایت می‌شود. کودکی که در طی جنگ‌های داخلی پدرش را از دست داده و مادر و خواهرش را گم کرده است. در حین فرار اسیر شورشیان شده و ناچار به آنها ملحق می‌شود. اگو در ابتدا یک کودک ترسیده است که فکر می‌کند اگر کسی را بکشد به جهنم خواهد رفت. با دهان بسته اشک می‌ریزد و می‌لرزد. اما فرمانده دستور کشتن یک نفر را به او داده است. اسیر برای جلوگیری از زدن فرمانده به کودک می‌گوید: «این مرد را ببین. بهش نگاه کن. این یه آدم نیست. این مثل گوسفند، بز و سگ تولات می‌کنه.» گردن پسر را می‌گیرد و در گوشش می‌گوید: «همین حالا بکشش... مثل کشتن یک بزه. فقط دست را بالا بیار و پشت هم ضربه بزن.» در مکانیسم جنگ آدم‌ها ابتدا با بیستی از مقام انسانی نزول پیدا کنند تا بشود آنها را مانند حیوانات قصابی کرد. این روندی است که برای قصاب و قربانی به یک اندازه روی می‌دهد. قصاب می‌کشد و چشم به قتل عام بقیه مردمی می‌دوزد که توسط گروه شورشی آنها به وحشیانه‌ترین شکل از میان برداشته می‌شوند. این قصاب کوچک در حقیقت کودکانی هستند که غافلگیرانه خود اسیران گردیادی از خون و خشونت پیدا کرده‌اند. زیبایی روایت در مبارزه روحی پسرک با جانور درنده‌ای است که فرمانده از درونش بیرون کشیده است. اگو با خود تکرار می‌کند: «من بچه بدی نیستم. من بچه بدی نیستم. من یه سربازم و به سربار تحی اگه کسی رو بکشه باز هم آدم بدی نیست.» ضمیر معصوم کودکی او تبدیل به نبض ضعیفی شده که هنوز از زدن باز نایستاده گرچه فرمانده وظیفه یک سرباز را به او تلقین کرده و آن چیزی نیست جز کشتار و کشتار. نبض ضعیف انسانی درون بدن این جانور کوچک گهگاه جان بیشتری می‌گیرد و او خاطراتی از خانواده و مردم دهکده‌اش را به یاد می‌آورد. وقتی که خیلی کوچک بود و زندگی به سادگی شستن ظرف‌ها در حیاط، رادیو گوش دادن پدر و برداشتن کتابی از کتابخانه بود. مادر کنار مقدس می‌خواند و در آن هابیل به دست قابیل کشته می‌شد. اگو تمام کارهای خوبی که در گذشته انجام داده فکر می‌کند و با خودش می‌گوید که حالا هم فقط کارهایی که از یک سرباز انتظار می‌رود را انجام می‌دهد. پس نمی‌تواند بچه بدی باشد. پدیده فرمانده توانسته باشد معصومیت بچه‌ها را غارت کند ولی کودکی‌شان را هرگز. کودک سرباز مثل هر بچه دیگری زیر سایه درختی چوبی دست می‌گیرد و نقاشی می‌کند. بچه زن و مردی را می‌کشد که سر به تن‌شان نیست چرا که سر هابیلش را قدری از آن طرف‌تر، روی زمین کشیده است. این بچه‌ها گاهی به ایده‌ای فکر می‌کنند که جنگ تمام شده و در یک خانه می‌توانند سیر با هم غذا بخورند. گاهی آنقدر به خیال پناه می‌برند که از سالی صخره‌های بلند به پایین می‌پرند به امید آنکه شاید بتوانند بهشت را آی درخت‌ها پیدا کنند. کسی نام درختان را به بچه‌ها یاد نداده ولی اگو برایشان اسم‌هایی را می‌کند و برگ ریزان را به فرو افتادن ستارگان تشبیه می‌کند چرا که به برگ ریزان سرزمین مثل ستاره‌ها به زردی می‌گراید. درختان کوتاه تری که تاک‌ها دورشان پیچیده و خفه‌شان کرده‌اند را برده می‌نامد چرا که تاک‌ها از شانه این بردگان موعود می‌کند و به خورشید می‌رسند. اگو دوست دارد درخت قد بلندی باشد که کسی نتواند آزارش دهد. اما می‌داند که همان درخت برده است. ابتدا از کشتن بیزار است ولی اندکی اگر خون همیشه مثل سایه همراهش بود. برای همین گاهی حس می‌کند چاقو را دوست دارد و کشتن شور و هیجان خاصی به او می‌دهد.

زمانی تمام دهکده به تماشای رقص مردان در روده‌خانه می‌رفتند. مردان با نقاب پلنگ و گاو به دور کدخدا می‌رقصیدند و کدخدا قدرا‌های به دست نمایند. آنها می‌دادند تا سر گاوی را قطع کنند. بایستی خون به روی زمین می‌پاشید تا ارواح بلید کشته شده و پسران مرد شوند. طبق نظر یونگ، ناخودآگاه جمعی از طریق کهن آگوها بیان می‌شود. کهن آگوها می‌توانند نشانه‌ها، نمادها و یا الگوهای فکری و رفتاری باشند که از نیاکان نسل به نسل به ارث می‌رسند. ناخودآگاه جمعی به طور نسبی مفاهیمی چون اخلاق، عدالت و درست و غلط را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. اما ترانه‌های قدیمی که مادر هنگام آشپزی و شستن ظرف‌ها زمزمه‌اش می‌کرد قوی‌ترین کهن آگوهایی است که پسر را به سمت دنیایی عاری از جنگ فرا می‌خواند. شگفتی کار اگو اما در این است که بدن لطیف و زیبای حیات و زندگی را در جنگال گربه و زشت مرگ زنده باقی داشته و در اوج قتل و عام و خونریزی گیاه تنهایی را که کنار جاده روییده به چشم خوانده می‌آورد. هر کجا که سربازان می‌روند مسیری است که مهتاب آن در می‌خشد و همه جا را به رنگ بلوریتی تبدیل می‌کند که اگر محکم لمس دمی می‌شکند. بازو، گردن و ساق سرباز کودکان همان قدر زنده هستند که درختان و علفزار. اما برای اگو همه اینها مرده به نظر می‌رسند و او در تعجب است که «این چیزهای مرده چگونه ظاهری زنده دارند.» شاید معجزه‌ای شده. فرمانده کشته شود. نیروهای خارجی ظاهر شوند و بچه‌ها را از این دنیای خونین بیرون بکشند ولی آیا زندگی مانند سابق می‌شود؟ آیا سرباز کودک می‌تواند خوابی آرام داشته باشد و تمام جنایاتی را که تجربه کرده فراموش کند؟ هرگز. بچه‌هایی که بارها مورد تجاوز و شکنجه قرار گرفته‌اند و به کشتار و تجاوز به دیگران هم آموخته‌اند. آگو دلش می‌خواهد از خورشید بپرسد: «این همه تلاش و دغدغه برای روشن نگه داشتن این جهان برای چیست؟» او می‌گوید: «اگر من جایش بودم، جای دیگری را برای روشن نگه داشتن پیدا می‌کردم، جایی که مردمانش در روشنایی من دست به جنایات هولناک نزنند.» اگو شب‌ها امید دیدن مردی که می‌گویند در ماه زندگی می‌کند و به مردم زمین لبخند می‌زند به ماه زل می‌زند. اما هیچ وقت چیزی نمی‌بیند. در دنیای آگو کسی لبخند نمی‌زند. جهان هولناک و نفسگیر این جانوران بی سر زمین را مهدی گازر ترجمه و انتشارات مهرادیش منتشر کرده است.

فارسی همه چیز ماست!

جواد رنجبر درخشیل، دانش آموخته علم سیاست و شاهنامه پژوه | در چند روز اخیر و در پی پخش برنامه‌ای از یکی از شبکه‌های فارسی زبان درباره زبان فارسی، واکنش‌های متفاوتی از سوی کاربران فضای مجازی به محتوای این برنامه شکل گرفت. برنامه‌ای که سعی می‌کرد با نشانه گرفتن ملی بودن زبان فارسی، آن را برای قومیت‌ها و زبان‌های دیگر کشورمان مشکل‌ساز جلوه دهد، بسیاری از کاربرانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست، در توییتر و اینستاگرام با هشتگ «#موقند_پارسی» به این امر اعتراض کرده‌اند و سست کردن زبان فارسی را مایه ایجاد تفرقه در هویت ملی همه ایرانیان دانسته‌اند. جواد رنجبر درخشیل در باب اهمیت زبان فارسی یادداشتی در اختیار ما قرار داده که در ادامه می‌خوانید.

زبان ملی فارسی تا جایی که امروز می‌دانیم، زبان کهن و دیرینه ایرانشهر است. تاکنون چند دوره را پشت گذاشته؛ از فرس کهن در دوره هخامنشی به فارسی میانه و سپس به زبان پهلوی می‌رسد و در نهایت تقریبا به این شکل که ما اکنون می‌خوانیم و می‌نویسیم در می‌آید؛ به نام فارسی دری.

زبان فارسی از غرب چین تا شرق اروپا رواج داشت و نه تنها در ایران زبان ملی بود بلکه زبان رسمی دیوانی و علمی و سیاسی در کشورهای عرب خلیج فارس و امپراتوری عثمانی بود و نشانه‌های آن تا روسیه و کشورهای اروپایی هم رفته است.

به زبان فارسی اوستا و دست کم صد کتاب پهلوی داریم. در دوره اسلامی به این زبان هزاران کتاب نوشته است که برخی از آن‌ها چون شاهنامه، مثنوی، دیوان حافظ، رباعیات خیام و کلیات سعدی در جهان بی‌نظیر است. زبان فارسی یک فرهنگ پیچیده، قدیمی و با ارزش است که هم فردوسی دارد، هم مولوی، هم عطار و هم سعدی. هر کدام از این نام‌ها قله یک فرهنگ و مکتب جهانی هستند. زبان فارسی فقط زبان شعر نیست؛ هم سیاست نامه خواجه نظام‌الملک را دارد و هم تاریخ بیهقی را که به حق متنی در فلسفه تاریخ ایرانیان است. در دوره معاصر به زبان فارسی تاریخ مشروطه، آثار استاد سید حسن تقی زاده و میرزا آقاخان کرمانی نوشته شده که حکایت رستاخیز فکری و سیاسی ایرانیان است و همچنین شعر نیما یوشیج، فروغ فرخزاد و سهراب سپهری. زبان فارسی زبان دین توحیدی زردشتی و سپس زبان اسلام است. قرآن به این زبان ترجمه شده و تمام حکمت متعالی نهج‌البلاغه در این زبان بازتاب یافته است. زبان فارسی همه اینهاست و جهان بی‌اینها چیز مهمی کم دارد.

زبان فارسی همه چیز ماست و بی تردید حذف آن از جغرافیای فرهنگی جهان فرهنگ ایرانشهری را حذف می‌کند و جای رقبایش همچون زبان انگلیسی و فرانسوی را بارتر می‌کند.

هشدار مهم این است که حذف زبان فارسی به اعتلای زبان‌های محلی نخواهد انجامید. زبان فارسی و زبان‌های محلی در ایران یک رابطه حمایتی قوی از هم دارند و اگر زبان فارسی از بین برود زبان‌های محلی هم به سرعت محو می‌شوند. جایگزین زبان فارسی انگلیسی است و شرم آور است که برخی افراد مزدور اشکارا از این جایگزینی حمایت می‌کنند.

زبان فارسی رقیب قدرتمند زبان‌های جهانی است و حذف آن به گسترش فضای حیاتی آن زبان‌ها می‌انجامد. زبان‌های محلی یک وجه المصالحه است و بعد از تضعیف زبان فارسی حذف زبان‌های محلی اصلا سخت نخواهد بود.

زبان‌های محلی در ایران که تعداد آن‌ها به صدها نیم زبان و لهجه می‌رسد محترم و دارای ارزش فرهنگی فولکور است. زبان‌های محلی با نهایت احترام در گفت‌وگوهای روزم